

اسلحه‌ی مرگبار

انگیزش‌های مایکل مور و مستندهای سیاسی‌اش



من سعی ندارم بگویم که زورنالیسم کاری منصفانه و متعادل است.

مایکل مور

فیلم‌های بولینگ برای کلمباین و فارنهایت ۱۱/۹ مایکل مور دو فیلم از پر فروش‌ترین فیلم‌های مستند تاریخ هستند و او را تبدیل به یکی از موفق‌ترین و پرسروصداترین فیلم‌سازهای دوران خودش کرده. فیلم بولینگ برای کلمباین جایزه‌ی اسکار بهترین فیلم مستند را برد و در سال ۲۰۰۲ توسط ۲۰۰۰ عضو IDA به عنوان بهترین فیلم مستند تاریخ انتخاب شد. فارنهایت ۱۱/۹ حتی در گیشه موفق‌تر هم بود و تقریباً طرفداران خاص خودش را پیدا کرد و به موازات دشمنانش خودش را هم یافت.

در کنار این مور تعداد زیادی هم کتاب‌های پر فروش دارد و یک سایت مشهور دارد که مدام کارهای تازه‌اش را در آن جا عرضه می‌کند و میلیون‌ها نفر بازدید کننده دارد. او مدام سخنرانی می‌کند و کلی طرفدار دارد و دو سریال تلویزیونی تولید کرده که هنوز در شبکه‌ی نمایش خانگی فروش می‌رود و مدام خودش در رسانه‌های جریان اصلی حضور دارد. این موفقیت او را تبدیل به یکی از منتقدان مهم ساختار کاپیتالیستی، سیاست‌های نظامی آمریکا، دولت بوش، چین، نظام بهداشتی آمریکا و بی‌عدالتی بی‌امان در جامعه آمریکانموده.

رمز موفقیت او چیست؟ مایکل مور هنرمندی پویولیست است که مدام صدا و نطقه نظرش را بیان می‌کند، خودش را راوی فیلم می‌کند و معمولاً خودش را محور اصلی فیلم قرار می‌دهد. او نقش شوالیه‌های فقرا و مظلومان را بازی می‌کند، در مقابل قدرت موجود قد علم می‌کند و می‌ایستد. از شوخی و سرزنش‌های دراماتیک‌وار و روایی استفاده می‌کند تا بتواند با بیننده‌اش پیوند پیدا کند. فیلم‌های مور با مسائل اساسی مواجه می‌شود و سعی می‌کند بیننده را به این باور برساند که مشکلات حال حاضر بسیار مهم هستند و می‌تواند به سلامت دموکراتیک آمریکا ضربه بزند. اما بیش‌تر از شدت بحران‌هایی که نشان می‌دهد، فیلم و فیلم‌ساز نشان می‌دهد که این مشکلات می‌تواند جا برای رخنه و تغییر ساختار اجتماعی ایجاد کند، تغییری که هم ممکن است، هم مورد نیاز است.

فارنهایت ۱۱/۹ و سینمای چریکی

فیلم بولینگ برای کلمباین شصت میلیون دلار فروش داشت و همین فروش بالا فیلم را تبدیل به موفق‌ترین مستند تاریخ سینما کرد. در جشنواره کن و اسکار از این فیلم تقدیر به عمل آمد اما در مقابل هم انتقادهای شدیدی به این فیلم وارد شد. مور حالا دیگر خودش را مستندسازی معرفی کرده که فیلم‌های غیرداستانی می‌سازد آن هم درست در دورانی که یک رئیس جمهور ساختگی جنگی بنا به دلایل بی‌معنی‌ای راه‌انداخته است. در دوران یکسی از دروغ‌گوترین دولت‌های تاریخ آمریکا، مور احساس می‌کرد که جورج بوش نتیجه‌ی انتخابات را به نام خودش کرد و انتخابات را زدید و او اصلاً توانایی رهبری به عنوان یک

رئیس جمهور را ندارد.

فیلم فارنهایت ۱۱/۹ یکی از مداخله جوانانه‌ترین فیلم‌های مور محسوب می‌شود و براساس موقعیت جورج دبلیو بوش و جنگ عراقش در انتخابات سال ۲۰۰۴ اکران شد. در حالی که فیلم راجر و من براساس زندگی کارگرانی بود که در میشیگان زندگی می‌کردند و سعی می‌کردند کارهای شرکت ژنرال موتور را زیر سوال ببرند، اما در کل فیلم سعی نمی‌کرد فضای موجود را تغییر دهد. به همین نسبت بولینگ برای کلمباین هم هیچ پاسخ یا راه حل مشخصی نمی‌دهد البته خود مور وقتی متوجه شد که مسوولان کمپانی والمارت دیگر گلوله‌های هفده سنتی نمی‌فروشند، بسیار متعجب و خوشحال شد.

اما مشخص است که مور تصمیم داشته فیلم فارنهایت ۱۱/۹ را بر این اساس پایه ببرد که ساخته شدنش تاثیر مستقیمی بر انتخابات پیش رو داشته باشد. این حرکت او در مقدمه‌ای که بر کتاب مور یعنی دفتر رسمی فارنهایت ۱۱/۹ توسط جان برجر نوشته شد کاملاً مشخص است، کتابی که متشکل بود از فیلم‌نامه، نقدها و مستندات از برخی از گفته‌ها و ادعاهای مور در فیلم. برجر این طوری از فیلم دفاع می‌کند که: «شاید این کمترین کوششی برای تغییر تاریخ دنیا باشد... چیزی که آن را تبدیل به یک پدیده می‌کند این است که یک تاثیر و استقلال آبی را وارد سیاست‌های سریع دنیا می‌کند.» مور از هزاران ایمیلی که به بسایش آمده و بر خورده‌های پر سر و صدا نسبت فیلمش می‌گوید: «در سال انتخاباتی که می‌شد سرنوشت ریاست جمهوری با چندین هزار رای بالا پایین شونده این نظرانی که می‌آید کاملاً عمیق است... و البته ترسناک برای کاخ سفید آقای بوش.»

در حالی که فیلم بیش از اندازه مشهور است انتقادات زیادی هم بهش وارد است. کل جباح راست آمریکا را بر ضد مور بر انگیزته و در کنار این‌ها بسیاری از منتقدان جریان اصلی سینما هم با او تاخندند. در فارنهایت ۱۱/۹ مور به همان شیوه‌ی خاص مستندسازی خودش گسترش بیش‌تری دارد، خودش نقش راوی را می‌گیرد و در مواردی مرکز داستان می‌شود. این فیلم بیش‌تر بر پایه‌ی شخصیت و سیاست‌های کاری دولت بوش/چینی استوار است و محورش هم اتفاق یازده سپتامبر است. همچون فیلم‌های قبلی‌اش در این فیلم یک ضدقهرمان مرکزی وجود دارد منتها این بار این ضدقهرمان خود رئیس جمهور آمریکا است. او که می‌خواهد به جورج بوش و ریاست جمهوری آمریکا بتازد این گونه بزرگ‌ترین هدفش را انتخاب می‌کند. بحث بر سر فیلم، در عین این که آن را تبدیل به پر فروش‌ترین فیلم و تاثیر گذارترین فیلم مستند تاریخ کرده، یک موفقیت دیگر هم برای مور به همراه دارد. او در این فیلم توانسته بیسدها‌ش را برانگیزد و در دل او نسبت به مهم‌ترین مسائل شک راه بدهد.

او که نام فیلمش را با الهام از نام رمان مشهور ری بردبری با نام «فارنهایت ۴۵۱» گرفته است می‌گوید: «این دمایی است که در آن واقعیت ذوب می‌شود.» اولین قسمت فیلم به جورج بوش و چگونگی رئیس جمهور شدن او در سال ۲۰۰۰ می‌پردازد و به سابقه‌ی قبلی جورج بوش در شغل‌های ناموفقی که داشته نگاه دارد، نگاهی هم به روابط خانوادگی با اعراب دارد و بعد نشان می‌دهد که دولت او چند باری نسبت به حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر هشدارهای مختلفی داده و مواضع مختلفی گرفته بودند و سپس بوش را می‌بینیم که در مز رعاش مشغول گذراندن تعطیلاتش قبل از حادثه یازده سپتامبر است. بعد به عکس العمل دولت بوش نسبت به حادثه یازده سپتامبر می‌پردازد و نشان می‌دهد که چه‌طور آن‌ها و کل رسانه‌ها وحشت را در سطح کشور حاکم کردند و سپس چه‌طور خود دولت این ترس و وحشت را هدایت کرد.

نمای شروع فیلم یک صحنه‌ی آتش بازی است و مور می‌گوید: «این فقط یه رویا بود.» تصویر کات می‌خورد به کمپین آل گور در فلوریدا. بعد یک فرمان از طرف دادگاه عالی بوش را رئیس جمهور می‌کند و سنای آمریکا توانایی این را ندارد که ماجرای اشتباه در انتخابات را درست پیگیری کند. بعد از آن هم تیتراژ تکان دهنده‌ی اول شروع می‌شود و در این تیتراژ ما کل اعضای دولت بوش یعنی چینی، دونالد رامسفیلد، کاندولیزا رایس، جان اشکرافت، ولفویتز و خود بوش را می‌بینیم که دارند برای مصاحبه‌های تلویزیونی و عکس‌های خبری آماده می‌شوند. این سکانس نشان می‌دهد که کلیت این دولت دارد یک نوع تئاتر از پیش تعیین شده بازی می‌کند. با این که این

نصاویر کمیک و مسخره هستند اما به خوبی خبر از خطر و تهدید یک دولت به شدت مرموز و کم‌تر بروز دهنده‌ی واقعیت را نشان می‌دهد. بعد از این که از نه ماه اول ریاست جمهوری بوش به ما اسنادی نشان می‌دهد و ما متوجه می‌شویم که او چه‌طور در همان ماه‌های اول نتوانست با مسائل و مشکلات جامعه و سیاست کنار بیاید مور به ما می‌گوید که بوش آدمی است که خیلی زود خودش را در موقعیتی دشوار دید و به خاطر همین: «به تعطیلات رفت». بعد تصاویری از بازی گلف، قایق‌سواری و اندای گلوچران‌ها در آوردن در مزرعه‌اش در تگزاس را می‌بینیم. متوجه می‌شویم که بوش ۴۲ درصد از زمان ریاست جمهوری‌اش را درست قبل از یازده سپتامبر در تعطیلات بود.

مور صحنه‌ی حمله‌ی یازده سپتامبر را با یک تصویر سیاه و صداهایی وحشت زده نشان می‌دهد. بعد نماهایی از تأثیری که روی بسیاری از مردم عادی آمریکا گذاشته نشان می‌دهد. بعد به عنوان راوی وارد می‌شود و واقعه‌ی یازده سپتامبر را توضیح می‌دهد و می‌گوید که یکی از دوستان خودش در همان روز کشته شده. بعد تصاویری آشکار از بوش نشان می‌دهد به خصوص آن لحظه‌ای که به بوش در مدرسه خبر دادند که کشور مورد حمله قرار گرفته و او برای هفت دقیقه بدون حرکت سرجایش خشک‌ش زده. سپس بوش را می‌بینیم که دارد برای خبرنگاران بیانه‌ی درباره‌ی جنگ بر علیه تروریسم می‌خواند و بعد یک مرتبه او را سر بازی گلف می‌بینیم و روی می‌کند به سایرین می‌گوید «بازی منو ببین». مور او را در حالت دلقک بازی و ادا در آوردن نشان می‌دهد آن هم درست قبل از این که بخواید بیاید و به عراق اعلام جنگ کند. این تصاویر برای تماشاگر بسیار متعجب کننده است چون آن‌ها تا به حال چنین تصاویری از بوش ندیده‌اند و کسی پیدا نشده بود که تا قبل از این بوش را آدمی سطحی، خودبین، متکبر و ناشایسته نشان دهد. بعد از یازده سپتامبر دیگر اعتماد از دولت یک تابو در کشور شد و رسانه‌ها تبدیل به ماشین تبلیغاتی برای دولت بوش شدند و همه از «جنگ بر علیه تروریسم» او پیروی می‌کردند. تمام این‌ها را مور با تصاویری که کنار هم چیده نشان می‌دهد. جناح راستی‌های آمریکا شروع به حملات سختی به مور کردند و فریاد زدند که مور دارد درباره‌ی رابطه بین خانواده‌ی بن لادن و سایر سعودی‌ها و بوش تهمت می‌زند، همان طوری که دارد بین ارتباط کمپانی‌های نفتی و سیاست خارجی آمریکا و دولت بوش / چینی تهمت می‌زند. برای آن‌ها فیلم یک مشت دروغ بود. اما مور اتهامات دقیق و جزئی کاری شده‌ی نمی‌زند فقط جا را برای استنواال‌های مخاطب ایجاد می‌کند، او طوری رفتار می‌کند که مخاطب مدام از خودش سس‌نوال پرسد که دارد چه اتفاقی می‌افتد. در حالی که منتقدان او قاطعانه معتقدند که مور دارد مثل یک آدم جزه‌پندیش

تهمت می‌زند و بحث راه می‌اندازد. اما در اصل دیدگاه مور بیش‌تر دیالکتیک است و تمرکز خودش را بر اساس ارتباط بین فاکتورهایی گذاشته که تأثیرشان روی هم متقابل است و همه چیز را پیچیده جلوه می‌دهد. علاوه بر این مور درباره‌ی مسائلی صحبت می‌کند که تا به حال درباره‌شان بحث نشده: پشتیبانی آمریکا از بن لادن و صدام حسین در دهه‌ی هشتاد، رابطه بین خانواده‌ی بوش و سعودی‌ها، عدم موفقیت دولت بوش / چینی برای هدایت ماجرای تروریستی یازده سپتامبر و مشکلاتی سیاسی‌ای که بعد از آن ایجاد شد. فیلم به ترتیب وقایع رخ داده پیگیری نمی‌شود (به خصوص بخش دوم آن که مدام میان زمان‌های مختلف پس و پیش می‌شود) مور در این میان از روی عمد فیلم را

پشت هم نگذاشته تا بتواند روایت و دیدگاه سیاسی خودش را به خوبی بیان کند، درست عین کاری که در فیلم‌های اولش می‌کرد. در حالی که خودش قبول دارد فیلم حالت چریکی دارد ولی در کتابی که بعد از اکران فیلم منتشر کرد مدارکی آورده که ادعاهای آمده در فیلم را مستندوار ثابت می‌کند.

مور با دقت به دستورهای متضاد دولت بوش در رابطه با حادثه‌ی یازده سپتامبر دقت می‌کند، یعنی جایی که بوش به مردم می‌گوید خوشحال باشند، به مسافرت بروند، به دبیزنی‌لند بروند و از آن طرف چینی و راسفلید دارند از ترس و خطر یک جنگ طولانی و خشن حرف می‌زنند. یکی از اعضای کنگره به نام جیم مک‌دموت می‌گوید که این پیام‌های چریکی در فیلم «فقط جنبه‌ی مسخره کردن» دارد تا بتوانند به مردم آمریکا بگویند دو کار متضاد را در آن واحد انجام دهند. دیگر تناقضی که مور به آن اشاره می‌کند این است که ابتدا دولت از خطر تروریسم و وحشت آن می‌گوید و از طرف دیگر بوجه

گروه‌های ضد تروریستی را قطع می‌کند، اجازه می‌دهد سیگار و فندک در هواپیماها حمل شود ولی بطری‌های شیر بچه نباید در هواپیما باشد، دولت شور و حال جنگ و قهرمانی را در جوانان آمریکا بالا می‌برد و آن‌ها را به جنگ عراق می‌کشند در حالی که حقوق بازنشستگان جنگی و بیمه شدگان را قطع می‌کند.

مایکل مور و نظرش درباره‌ی اشغال عراق

بخش دوم فیلم فارنهایت ۱۱/۹ تمرکز بر جنگ دولت آمریکا در عراق است. بعد از نشان دادن حرکات مسخره‌ی بوش قبل از اعلام جنگ با عراق، صحنه‌ی کوتاهی داریم که در آن نشان می‌دهد یک کنتور آرام یک مرتبه دچار جنگ می‌شود. بعد تصاویر سربازهایی را می‌بینیم که دارند به مردم عادی عراق در سامرا حمله می‌برند، قبل از یورش هم خودشان را با آذرتالین و ترانه‌های هوی مثال پر کرده‌اند و شروع به شکنجه‌ی زندانیان عراقی می‌کنند. بیش‌تر بیننده‌های این فیلم تا به حال چنین تصاویر تکان دهنده‌ای از عراق ندیده بودند.

مور را به خاطر این که تصویر خوش و سرخوشانه‌ای از عراق آن هم درست قبل از حمله‌ی نظامی آمریکا نشان داده مورد انتقاد قرار می‌دهند، ولی اما این سکانس می‌خواهد فقط تفاوت میان زندگی قبل و بعد از حضور نظامی در عراق را نشان دهند و برای تماشاگران این همدلی را ایجاد کند که بهتر است به خودشان ببینند و ببینند حمله به یک کشور چه حال و هوایی دارد. علاوه بر این صحنه‌های مربوط به عراق نشان می‌دهد که هیچ سلاح کشتار جمعی‌ای در عراق وجود نداشته. بعد نشان می‌دهد که چه‌طور حمله به عراق بیش‌تر باعث بدنامی عراقی‌ها و آمریکایی‌ها شده، آن هم با نشان دادن رفتار سربازهای آمریکایی با زندانیان ابوغریب. به علاوه این فیلم می‌خواهد نشان دهد چه‌طور دروغ‌هایی که از طرف دولت برای محقق بودن خودشان در جهت حمله به عراق می‌گویند باعث می‌شود که سربازهای آمریکایی از جان و اعضای بدنشان مایه بگذارند تا سرپوشی باشند برای این دروغ‌ها. هر چند مور به خاطر نشان دادن این تصاویر منفی از سربازهای آمریکایی مورد حمله قرار گرفته، اما آخرین بخش از ماجرای عراق در فیلم تصاویر بسیار همراه کننده‌ای از قربانیان نظامی آمریکایی در جنگ عراق نشان می‌دهد. کاملاً هم مشخص می‌کند که نه تنها عراقی‌ها در این بین دچار مشکل شدند، بلکه جوانان آمریکایی طبقه‌ی کارگر هم در این میان آسیب‌های روانی دیدند، کشته شدند و حتی دچار معلولیت‌های جسمی شدند.

بعد از این که نشان می‌دهد چه‌طور دولت بوش / چینی نتوانستند با مشکلات یازده سپتامبر کنار بیایند و بعد فاجعه‌ی عراق رخ داد، مور به سراغ صدقهرمان اصلی فیلمش می‌رود؛ یعنی جورج دبلیو بوش و البته تمام اعضای یارلیمان که او را در جهت جنگ با عراق همراهی کردند. مور در یکی از صحنه‌های مهم فیلم به دنبال نفراتی از اعضای کنگره می‌رود که طرفدار جنگ بودند، از آن‌ها می‌پرسد حاضرند فرزندان خودشان را به عراق بفرستند و باز دوباره روی پسران و دختران طبقه‌ی کارگر جامعه‌ی آمریکا تکیه می‌کند و نشان می‌دهد که آن‌ها چه‌طور قربانی این جنگ شده‌اند.

آخرین صحنه‌های فیلم مربوط می‌شود به نشان دادن تبلیغات شرکت‌هایلیبور تون و به نقش این شرکت در جنگ عراق می‌پردازد. کمپانی‌ای که قبلاً دیک چینی یکی از مدیرانش بوده و میلیارد‌ها دلار در این بین سود کرده. تجاری را می‌بینیم که در کنتفرانس

نشسته‌اند و دارند از این صحبت می‌کنند که چه‌طور می‌توانند از جنگ در عراق پول در بیاورند. در یک صحنه‌ی به یاد ماندی جورج بوش را می‌بینیم که دارد برای یک عده از همین آدم‌هایی که این چنین پول در می‌آورند سخنرانی می‌کند و به آن‌ها می‌گوید: «برخی‌ها به شما می‌گویند آدم‌های بزرگزیده، من به شما می‌گویم پانگام!» این صحنه نشانه‌ای از این است که چه‌طور دولت بوش / چینی منابع خودش را از گروه‌های خاص دریافت می‌کند و این دولت چه‌طور از پایگاه ضددمدمی برخوردار است.

فیلم با یکی از سخنرانی‌های بوش تمام می‌شود که در آن می‌گوید: «یک بار گولم زدین، ولی دوباره نمی‌تونید گولم بزیند.» و مایکل مور فیلم را با این جمله به پایان می‌رساند که: «برای یک بار هم که شده باهات موافقم». بعد فیلم به تیتراژ پایانی برش می‌خورد و ترانه‌ی مشهور نیل یانگ به نام «نامه به راک زدن در جهان آزاد» ختم می‌شود. ■

مایکل مور هنرمندی پویولیست است که مدام صدا و نقطه نظرش را بیان می‌کند، خودش را راوی فیلم می‌کند و معمولاً خودش را محور اصلی فیلم قرار می‌دهد. او نقش شوالیه‌های فقرا و مظلومان را بازی می‌کند. در مقابل قدرت موجود قد علم می‌کند و می‌ایستد. از شوخی و سرزنش‌های دراماتیک‌وار و روایی استفاده می‌کند تا بتواند با بیننده‌اش پیوند پیدا کند. فیلم‌های مور با مسائل اساسی مواجه می‌شود و سعی می‌کند بیننده را به این باور برساند که مشکلات حال حاضر بسیار مهم هستند